جلسه 368

شنبه 11/07/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اجتماع امر ونهی بود. کلام در دو مقام واقع می شد. مقام اول نهی از مقید و امر به مطلق بود. مثل صل با لاتصل فی الحمام. بحث در این بود که قابل جمع هست یا نه. ما مثال عرفی می زدیم می گفتیم مولا به عبدش می گوید اشرب الماء لرفع العطش، لاتشرب الماء البارد لانه مضر بصحتک. ملاک وجوب شرب ماء رفع عطش است که در شرب ماء بارد هم این ملاک وجود دارد. ملاک نهی از شرب ماء بارد مفسده آن است.

ما عرض کردیم عقلا و ثبوتا وجهی برای امتناع اجتماع امر ونهی در اینجا نیست.

حضرت امام یک بیانی دارند که این بیان ایشان را بعض اعلام در تعلیقه بحث مطرح کرده اند و فکرشان موافق بوده با فکر حضرت امام. آن بیان این است که حضرت امام فرموده است: فرق است بین اجتماع امر ونهی به عنوانین، مثل صل با لاتغصب، وبین اینکه نهی تعلق بگیرد به مقید. مقید همان مطلق است به اضافه یک قید زائد. مولا وقتی می گوید صل بعد می گوید لاتصل فی الحمام، خب صلاة فی الحمام همان صلاة است با قید زائد. و چون امر و نهی، اراده وکراهت، به عنوان تعلق می گیرد، باید متعلق امر با متعلق نهی عنوانا و مفهوما تباین داشته باشند. حالا خارجا نسبت عموم من وجه بشود بحث دیگری است، اما مفهوما باید تباین مفهومی باشد بین متعلق امر ومتعلق نهی. صلاة وغصب. هیچ اشتراک مفهومی ندارند. مولا لحاظ می کند مفهوم صلاة را فانیا فی معنونه و امر می کند. لحاظ می کند مفهوم دیگری را که مفهوم غصب است فانیا فی معنونه، نهی می کند. حالا در خارج صلاة وغصب وجودا یک جا جمع می شوند در جایی که نماز در مکان مغصوب بخوانیم، این غیر از این است که عنوان این دو در تصور مولا با همدیگر جمع بشوند. اما در مثال صلاة وصلاة فی الحمام اصلا مفهوم صلاة فی الحمام همان مفهوم صلاة است با قید زائد. ولذا حضرت امام فرموده اند اگر مولا بگوید اکرم هاشمیا بعد بگوید اکرم هاشمیا عالما، باید بگوئیم که ما یک وجوب بیشتر نداریم، طبعا آن وجوب به مقتضای حمل مطلق بر مقید می شود وجوب اکرام هاشمی عالم. حق نداریم بگوئیم دو تا وجوب است یک وجوب اکرام هاشمی ویک وجوب اکرام هاشمی عالم، چون می شود اجتماع مثلین. خب در صل و لاتصل فی الحمام هم می شود اجتماع ضدین. در تصور جاعل و حاکم هاشمی عالم همان هاشمی است مع قید زائد.

و همینطور است در مثال صل و لاتصل فی الحمام. اجتماع امر به صلاة با نهی از صلاة فی الحمام می شود اجتماع ضدین. چون صلاة فی الحمام همان صلاة است مع قید زائد.

این راجع به امر ونهی. راجع به حب وبغض هم همین است. حب وبغض باید متتعلقشان در تصور انسان مختلف باشد. اشکال ندارد آدم حب داشته باشد به صلاة بغض داشته باشد به غصب. چون متعلق حب مفهوم صلاة است و متعلق بغض مفهوم غصب است، اینها با هم مفهوما تباین دارند ولو مصداقا عموم من وجه هستند. مفهوم غصب با مفهوم صلاة هیچ وجه مشترکی ندارند. اما در مثال صلاة وصلاة فی الحمام مولا بگوید من دوست دارم نماز را، بغض دارم نسبت به نماز فی الحمام، خب نمی شود متعلق بغض با متعلق حب در تصور انسان یکی باشند. اگر صلاة فی الحمام متعلق بغض است همین صلاة فی الحمام با صلاة مفهومشان واحد است. آنوقت نمی تواند صلاة لابشرط متعلق حب باشد. ولذا به این آقا بگوئیم تو از نماز در حمام بدت می آید؟ می گوید بله. بعد بگوئیم آیا تو از نماز خوشت می آید حتی اگر نماز در حمام باشد؟ این نمی تواند بگوید بله، تنافی بین حب وبغض به وجود می آید. مجبور است بگوید من از نمازی خوشم می آید که در حمام نیست. اما از نماز به طور مطلق خوشم می آید از نماز در حمام بدم می آید این محال است.

ولی در مثال صلاة وغصب، اصلا شما مفهوم صلاة را می گیرید ولحاظ می کنید فانی در معنونش که واقع الصلاة است. اصلا به غصب کاری ندارید، او یک مفهوم جدا است. مفهوم صلاة غیر از مفهوم غصب است. من یک مثال عرفی بزنم: حب به شرب ماء با بغض از غصب. بله مصداقا شرب ماءی که ملک غیر است هم مصداق شرب الماء است و هم مصداق غصب است، ولکن در مقام تعلق حب وبغض، حب وبغض به عنوان تعلق می گیرد، و اینکه شرب ماء را فانی می بیند در معنون، نه اینکه فانی می بیند در این معنون شخصی خارجی که شرب ماء مغصوب است. ابدا، شرب ماء را فانی می بیند در واقع شرب ماء، ودر تصورش ممکن است اصلا تصور نکرده مفهوم غصب را. بله ممکن است یک مولای تیزهوش یا مولای حقیقی ما که لایشغله شأن عن شأن تطبیقا ملتفت است که بین شرب ماء وغصب در خارج عموم من وجه است، اما تصورا مفهوم شرب ماء غیر از مفهوم غصب است. و ما همین مقدار که می بینیم اینها دو تا مفهوم هستند مفهوم شرب الماء را مولا فانی می بیند در معنون خودش که شرب الماء بالحمل الشایع است امر می کند به او و حب دارد به او. و از آن طرف غصب را هم فانی می بیند فیما هو بالحمل الشایع غصب، وتصورا غصب وشرب ماء دو مفهوم متباین هستند ولو تصدیقا می بینیم که نسبت بین اینها در خارج عموم من وجه است.

سؤال وجواب: جواز امر و نهی در تعدد عنوان را بعدا بحث می کنیم، مدعای حضرت امام این است که قیاس نکنید صل و لاتغصب را یا اشرب الماء ولاتغصب را به مانحن فیه که مقید نهی دارد. خب مقید همان مطلق است به اضافه یک قید، ودر تصور مولا اینها یکی هستند.

این محصل فرمایش حضرت امام وبعض الاعلام در تعلیقه بحوث.

ما به نظرمان این فرمایش از نظر اثباتی تمام است. یعنی ظاهر اشرب الماء با لاتشرب الماء البارد تنافی دارد. ولذا به عرف بدهی حمل مطلق بر مقید می کند می گوید اشرب الماء مقید است یعنی اشرب الماء الذی لیس ببارد. اما اگر ملاک را عرف بفهمد، بحث برود به مقام ثبوت و نظر عقلی با کشف ملاکات، مثل آن مثالی که زدیم می گوید من دوست دارم شرب ماء را چون رفع عطش می کند، بغض دارم به شرب ماء بارد چون مضر به صحت من است، وجدانا هیچ محذوری عقل نمی بیند. حب به طبیعی شرب الماء وبغض از خصوص شرب ماء بارد. چه محذوری دارد؟ ملاک در طبیعی شرب ماء رفع عطش هست که در این شرب ماء بارد هم هست، و وقتی این مکلف شرب ماء بارد می کنند این شرب ماء بارد بما هو شرب ماء بارد مبغوض است، اما بما هو شرب الماء از این حیث که شرب الماء هست محبوب حیثی است. یعنی آن چیزی که محبوب مولا است شرب الماء است و این هم مصداق شرب الماء است. از این حیث که مصداق شرب الماء است می تواند محبوب باشد. به این می گویند محبوب حیثی.

اگر شما اصرار بکنید که وجدانا کسی که حب به صرف الوجود دارد مصثلا حب به صرف الوجود شرب ماء دارد آن اولین آبی که می خورد می گوید این محبوب من است. آن عطشانی که می گوید ای کاش یک لیوان آب پیدا می شد و ما خوردیم، ای کاش اذان مغرب را می گفتند روزه مان را باز می کردیم با یک لیوان آب، وقتی اذان مغرب را می گویند ده تا لیوان آب گذاشتند سر سفره یکی را بر می دارد و می خورد، می گوید عجب لذیذ بود چقدر دلنشین بود. خب برفرض ما قبول کنیم که حب به صرف الوجود منشأ می شود که اولین فرد از این طبیعی بشود محبوب. بسیار خوب، اینکه اولین فرد می شود محبوب، اولا: محبوب حیثی است، از این حیث که مصداق صرف الوجود است، ثانیا: این محبوب بودن اول الفرد لولا المانع است، چون مانعی نیست ممکن است ادعای وجدان کنیم که آدم احساس می کند که به این اولین فرد از طبیعی شرب الماء حب دارد. خب لولا المانع ممکن است اینطور باشد.. اما اگر یک مانعی بود که نمی گذاشت حب از صرف الوجود سریان پیدا کند به حب به این اولین فرد از وجود، مثل اینکه شرب ماء بارد مضر بود به صحتش در عین حال شرب مطلق ماء رافع عطشش بود، خب این از این حیث که مصداق شرب الماء است محبوب مولا است وافی به ملاک شرب الماء است. پس ما ثبوتا هیچ مشکلی نمی بینیم بر سر راه امر به مطلق وامر به مقید. بله اثباتا تنافی عرفی هست.

نکته ای عرض کنم: اینی که حضرت امام ره وبعض الاعلام فی تعلیقة البحوث فرموده اند که امر به مطلق ونهی از مقید تنافی وتهافت تصوری دارد چون مفهوم مطلق ومقید یکی هستند، الصلاة فی الحمام همان مفهوم صلاة است به ضم قید زائد، این بیان اخص از مدعا است. تعبیری می کنند می گویند مطلق ومقید یا عام وخاص، گاهی آن مقید ما یعنی آن خاص ما مفهومش با مفهوم عام تباین دارد، مصداقا عموم وخصوص مطلقند. مثل اکرام واطعام اطعام مصداقا اخص از اکرام است، یک نوع اکرام است. یا اکرام وسلام. اینها مفهوما با هم تباین دارند، در مفهوم اطعام وسلام هیچ مفهوم اکرام و احترام اشراب نشده است. فقط خارجا سلام دادن مصداق احترام است. پس نسبت خارجی بین اکرام و بین اطعام یا سلام عموم و خصوص مطلق است اما مفهوما با هم تباین دارند. و این بیان در این مثال نمی آید، شاید هم نمی خواستند اصلا در این مثال اشکال کنند.

ولی به نظر می رسد فرقی نکند، یعنی همان اشکال اثباتی که در صل و لاتصل فی الحمام هست همان اشکال در اکرم و لاتطعم هم هست در اکرم ولاتسلم هم هست. حالا این دو بزرگوار شاید نخواسته اند در این مورد تباین مفهومی اکرام و اطعام اشکال کنند ولی انصاف این است که اشکال مشترک است و اینجا هم هست.

یک فرضی را هم مطرح کنیم، وآن اینکه اصلا نهی از مقید نهی کراهتی باشد. اشرب الماء با اکره لک أن تشرب الماء البارد. انصاف این است که اصلا تنافی اثباتی هم نیست. با اینکه اشکال حضرت امام و بعض الاعلام فی تعلیقة البحوث اینجا هم هست. چرا؟ برای اینکه حب با بغض ولو بغض کراهتی جمع نمی شود. ولذا مجبورند توجیه کنند، اکره لک أن تشرب الماء البارد حمل بشود بر قلّت ثواب. آخه بحث ثواب نیست. مجبورند حمل کنند بر قلّت ثواب. اگر حمل کنند بر کراهت اصطلاحی یعنی بغض مشکل پیدا می کنند. در حالی که وجدانا هیچ تنافی ای نیست. من حب دارم شرب ماء بکنی، بغض غیر شدید هم دارم آب سرد بخوری چون شب می خواهی بروی منبر دیگر نمی توانی روضه خوب بخوانی. ولکن اشرب الماء، چون اگر آب نخوری بیماری کلیه پیدا می کنی. انصافا وقتی نهی از شرب ماء بارد نهی تحریمی نیست اصلا تنافی عرفی هم نیست. بغض این خصوصیت با بغض به صرف الوجود با هم جمع می شود. فرق می کند با حرمت. در حرمت تنافی عرفی هست، حق نداری آب سرد بخوری با آب بخور تنافی عرفی دارد، باید حمل کنیم آب بخور را بر اینکه آب غیر سرد بخور. اما وقتی نهی کراهتی است یعنی مرخصی، کل مکروه جائز، مرخصی آب سرد بخوری، ولی مکروه است. مکروه بودن هم لزومی ندارد به معنای قلّت ثواب بگیریم، نه، واقعا مکروه و مبغوض است منتهی بغض کراهتی. پس حب تعلق گرفته به صرف الوجود و بغض هم تعلق گرفته به این فرد. بله این فرد از حیث اینکه مصداق صرف الوجود است بفرمائید از این حیث که اول فرد من هذا الطبیعی محبوب حیثی است اما مبغوض کراهتی است. هیچ احساس تنافی عرفی هم نمی شود بین این امر به صرف الوجود و نهی کراهتی از حصه و مقید.

 مرحوم نائینی وآقای خوئی هم دیگر اینجا اشکال نمی کنند. چرا؟ برای اینکه اشکال مرحوم نائینی وآقای خوئی در اجتماع امر ونهی این بود که نهی با ترخیص در تطبیق سازگار نیست. وقتی می گوید لاتصل فی الحمام دیگر ترخیص در تطبیق ندارد صل بر صلاة فی الحمام، مجاز نیست این آقا نماز در حمام بخواند. ترخیص در تطبیق هم که نبود پس اطلاق امر نیست. خب شما می دانید آن نهیی با ترخیص در تطبیق تنافی دارد که نهی تحریمی باشد. نهی کراهتی اصلا کل مکروه جائز، اصلا نهی کراهتی یعنی ترخیص در تطبیق دارد. ولذا آنها در این مثال اشکال نمی کنند.

سؤال وجواب: ما تنافی عرفی را بین امر به مطلق ونهی تحریمی از مقید قبول کردیم. تنافی عرفی هست. انصاف این است که عرف تا ملاک را نفهمد تنافی می بیند. مگر از خارج قرینه باشد که ملاک امر به شرب الماء رفع عطش است، ملاک نهی از شرب ماء بارد اضرار به نفس است، تتا قرینه پیدا بشود عرف تنافی عرفی نبیند. والا در خطابهای عرفی عرف تنافی احساس می کند. ولی از نظر ثبوتی محذوری ندارد. ما تنافی عرفی قائلیم بین لاتصل فی الحمام وصل اگر نهی لاتصل فی الحمام تحریمی باشد. اگر نهی کراهتی است بخاطر بحث عبادیت صلاة، آن می شود نهی کراهتی از عبادت هل یقتضی الفساد أم لا، آن یک بحث دیگری است. در بحث اجتماع امر ونهی که بحث ما منحصر نیست به عبادت. اینکه نهی کراهتی از صلاة یقتضی الفساد أم لا، آن یک بیان دیگری است در جای خودش باید بحث کنیم. بله نهی تحریمی از مقید با امر به مطلق تنافی عرفی دارد چه واجب توصلی باشد و چه تعبدی باشد.

یک بیانی در پاورقی بحوث از آقای صدر نقل کرده است که آقای صدر بعد از بحث این را فرموده است. آقای صدر فرموده ما گفتیم که امر به مطلق با نهی از مقید تنافی دارد، چرا؟ وجهش را هم گفتیم، گفتیم که صل روح حب است، پس صل یعنی صلاة محبوب مولا است. بعد هم آقای صدر فرموده ما گفتیم هر کس حب دارد به یک صرف الوجودی، به صرف الوجود نماز، به صرف الوجود شرب ماء، این مستلزم این است که اگر این طبیعی صد تا فرد دارد مستتبع این است که هر فردی می شود محبوب علی تقدیر ترک سائر افراد. صل روحش حب به صلاة است. حب به صرف الوجود صلاة مستتبع این است که مولا حب دارد به صلاة فی الحمام علی تقدیر ترک المکلف للصلاة خارج الحمام. بعد آقای صدر فرموده این جمع نمی شود با بغض نسبت به صلاة فی الحمام ولو بغضا کراهتیا. اینجور فرموده است که قبلا هم توضیح دادیم.

آقای صدر در خارج بحث فرموده: ولکن این محذور، محذور اثباتی است نه ثبوتی. چرا؟ برای اینکه عقل هیچوقت نمی گوید روح امر حب است و روح نهی بغض است. استظهار عرفی است، استظهار عرفی از صل است که صلاة محبوب مولا است، استظهار عرفی از لاتصل فی الحمام است که صلاة فی الحمام مبغوض مولا است. عقل این را نمی گوید. عقل می گوید باید متعلق امر مصلحت داشته باشد و مولا امر بکند به آن فعل به داعی تحریک. اما اینکه حب دارد به صلاة، عقل می گوید لازم نیست. عرف استظهار می کند حب به صلاة را اما عقل می گوید لزومی ندارد. صلاة مصلحت دارد و مولا هم امر می کند به صلاة به داعی تحریک مکلف نحوه، در نهی هم عقل می گوید صلاة فی الحمام مفسده دارد، مولا نهی می کند از این صلاة فی الحمام به داعی زجر. اما اینکه مبغوض فعلی مولا است صلاة فی الحمام این استظهار عرف است، عقل همچنین چیزی نمی گوید.

ولذا آقای صدر گفته تنافی در جائی است که دو تا خطاب لفظی داشته باشیم، یکی می گوید صل و یکی می گوید لاتصل فی الحمام. ظاهر صل حب به صلاة است، ظاهر لاتصل فی الحمام هم بغض از صلاة فی الحمام است. اما اگر دلیل یکی از این دو حکم لبی بود مثلا اجماع بود، دیگر ظهور ندارد دلیل لبی. فقط می گوید صلاة امر دارد. اما حب هم دارد صلاة لابشرط که منطبق می شود بر صلاة فی الحمام؟ دلیل لبی این را نمی گوید. نه، امر رفته روی صلاة ولی حب نرفته روی صلاة لابشرط، حب رفته روی صلاة فی غیر الحمام، ولی امر رفته روی طبیعی صلاة. عقل می گوید لزوما امر لازم نیست ناشی از حب باشد.

یا از این طرف، نهی داریم از صلاة فی الحمام، ولکن الزامی نیست که مبغوض باشد صلاة فی الحمام. فقط مفسده دارد. مشکلی پیش نمی آید. مصلحت قائم به صرف الوجود صلاة است و مفسده قائم به صلاة فی الحمام است، از این جهت که مشکلی نیست. اشکال محبوبیت ومبغوضیت هم حل شد. اگر دلیل لفظی نیست بلکه دلیل اجماع است ظهور ندارد در اینکه امر ناشی است از حب ونهی ناشی است از بغض، ما مشکلی پیدا نمی کنیم.

اقول: این فرمایش واقعا عجیب است. برای اینکه آن چیزی که ما از آقای صدر شناخت داشتیم و احساس می کردیم این است که ایشان معتقد بود روح امر حب است یعنی تلازم هست تلازم ولو عرفی هست بین امر و حب. حالا جاهای دیگر که حرف از تلازم عرفی نمی زد، تلازم می گفت، حالا با این توضیح فهمیدیم مقصود تلازم عرفی است. امر وحب لازم وملزوم هستند، ونهی وبغض هم لازم وملزوم هستند. جناب آقای صدر! اگر اینجور است چه فرق می کند که دلیل بر لازم آیه وروایت باشد یا اجماع. دلیل بر لازم اثبات وجود ملزوم می کند. چه فرق می کند؟ تلازم هست یعی اطمینان عرفی هست که اگر امر باشد به صلاة حب به صلاة هم هست، به جوری که عرف در ارتکاز خودش تفکیک نمی کند که بگوید امر داریم حب نداریم. تلازم عرفی یعنی ارتکاز عرف إباء دارد از قبول تفکیک بین امر وحب وتفکیک بین نهی وبغض. اگر این است چه فرق می کند دلیل اجماع باشد یا آیه وروایت باشد. اجماع بر لازم مثبت ملزوم هم هست، چون اجماع از امارات است. اماره بر لازم اثبات ملزوم می کند.

اگر مراد آقای صدر چیز دیگری است و اصلا می خواهد بگوید تلازم نیست عرفا بین امر وحب، یعنی عرف تفکیک را می پذیرد بین امر وحب، ارتکاز عرف می پذیرد امر باشد حب نباشد، نهی باشد بغض نباشد، صرفا ظهور خطاب صل هست که می گوید صلاة محبوب است، در عین حال عرف می گوید من تفکیک بین امر وحب را می پذیرم، اگر تفکیک بود خلاف مرتکز من نیست. اگر این است که تفکیک بین امر وحب خلاف مرتکز عرفی نیست، دلیل ما دو مطلب را بیان می کند: یکی اینکه امر داریم به نماز و یکی اینکه حب داریم به نماز. دلیل دو تا مطلب را بیان می کند، نه اینکه ارتکاز عرف تلازم ببیند بین این دو تا مطلب. چون گاهی دلیل دو مطلب را می فهماند با اینکه با هم متلازم نیستند، ظهور خطاب این است.

خب اگر مقصود این است، جاب آقای صدر! حتی در جائی که خطاب لفظی است دیگر مدلول مطابقی صل با مدلول مطابقی لاتصل فی الحمام تنافی نخواهد داشت. خطاب صل یک مدلول التزامی دارد که الصلاة محبوبة مطلقا. خطاب لاتصل فی الحمام هم یک مدلول التزامی دارد که الصلاة فی الحمام مبغوضة. جنگ رخ می دهد بین این دو مدلول التزامی. بگذار بجنگند از بین بروند. چرا مدلول های مطابقی از بین بروند؟. اگر عرف تفکیک بین امر وحب را معقول می داند خب مدلول التزامی معارض دارد، حالا معارضش یا معارض مستقر است یا معارضی است که جمع عرفی دارد، خوشبختانه در لا تصل فی الحمام با صل جمع عرفی دارند چون اعم واخص هستند، خب این لاتصل فی الحمام مدلول التزامی اش این است که صلاة فی الحمام مبغوض است. این مدلول التزامی با امر به صلاة که مشکل ندارد، با آن مدلول التزامی صل که می گوید صلاة محبوب است مشکل پیدا می کند. دو تا مدلول التزامی با هم مشکل دارند، خب اگر قابل علاج بود مثل این مثال که حمل می کنیم عام را بر خاص، لاتصل فی الحمام مدلول التزامی اش اخص است از مدول التزامی صل، فهو. والا بین دو تا مدلول التزامی تعارض است تساقط بکنند، آخرش این است دیگر، اما مدلول های مطابقی چرا از کار بیفتند.

ولذا این فرمایشی که از آقای صدر نقل شده درست نیست.

هذا تمام الکلام فی المقام الاول. والمهم هو المقام الثانی، وآن این است که امر ونهی به دو عنوان تعلق بگیرند، امر به عنوان صلاة مثلا ونهی به عنوان غصب. و نسبت بین این دو عنوان هم عموم و خصوص من وجه است. این نزاع مهمی است ودر سراسر فقه ثمرات فقهیه عدیده ای دارد. ما این بحث را با بیان بعض فروع فقهیه انشاءالله از فردا شروع می کنیم.